بازخیز دین در جهان رو به تحول

روح‌الامین سعیدی
عضو هیات‌علمی دانشگاه امام صادق(ع)

از زمان خاتمه جنگ‌های مذهبی در اروپا و انعقاد قرارداد صلح وستفالیا در ۱۶۴۸ که روابط بین‌الملل مدرن را بر شالوده اصل دین جدایی بنا نهاد، تاثیرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دین در عرصه عمومی جوامع غربی تدریجا به قدری کمرنگ شد که صاحب‌نظران از زوال محتوم آن و حداکثر، محدود شدنش به حوزه امور فردی و خصوصی خبر دادند. لکن برخلاف پیش‌بینی‌ها سرنوشت دیگری برای دین رقم خورد و از دهه‌های پایانی قرن بیستم جهان شاهد بازگشت غافلگیرکننده مولفه دین به متن تحولات بود. طی این مدت وقوع حوادثی مانند انقلاب اسلامی ایران، منازعه اعراب و اسرائیل، ظهور بنیادگرایی اسلامی و شکست شوروی در افغانستان، بحران بالکان و نسل‌کشی مسلمانان بوسنی توسط صرب‌ها در خاک اروپا، بحران کشمیر میان هند و پاکستان، انفجارهای مهیب یازدهم سپتامبر با محوریت القاعده، قدرت‌گیری صهیونیسم مسیحی در آمریکا و نیز نقش‌آفرینی گروه‌های چریکی شبه‌نظامی مانند حماس، حزب‌الله و داعش در خاورمیانه سرانجام تحلیلگران سیاسی را متقاعد ساخت که باید دین را به عنوان عنصری تاثیرگذار بر تحولات بین‌المللی به‌ویژه در جهان جنوب درنظر بگیرند. این تاثیرگذاری خصوصا پس از پایان جنگ سرد و افول نظام دوقطبی شدت گرفت، به‌گونه‌ای که نفوذ جهانی اسلام و مسیحیت و به‌طورکلی نفوذ ملی همه ادیان افزایش چشمگیری یافته است.

متعاقب چنین وضعیتی ماهیت «سکولار» سیاست جهانی عمیقا زیر سوال رفته و فرآیند خصوصی‌سازی دین معکوس شده است، به‌گونه‌ای که بخش‌های مختلف حوزه عمومی از سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ درحال هنجاری شدن دوباره هستند، لذا مشاهده تداوم اعتقادات مذهبی حتی در جوامع سکولار غربی این واقعیت را برای ناظران جهانی مسجل کرده که دین از صحنه معادلات قابل حذف و کنارگذاری نیست و با نقش‌آفرینی کنشگران دینی در سطوح مختلف باید پذیرفت که جهان غرب در عصر «پسادین جدایی» قرار دارد و نهاد دین رجعت دوباره از حاشیه به متن حوادث را تجربه می‌کند. درنتیجه برخلاف اقتضائات منطق وستفالیایی نظام بین‌الملل مبنی بر حاشیه‌رانی دین و خلع‌ید آن از امور اجتماعی و سیاسی، روند وقایع دهه‌های اخیر جهان آشکارا نشان می‌دهد نه‌تنها توانمندی کنشگران دینی تقویت شده است، بلکه شاهد شکل‌گیری نوعی الگوی رفتار تقابلی از سوی ایشان در برابر نظام سلطه موجود هستیم.

نشانه‌های فراوانی برای اثبات تداوم دخیل بودن مولفه دین و ملاحظات دینی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی دولت‌ها وجود دارند، برای مثال الیزابت شاکمن هرد در کتاب سیاست سکولاریسم در روابط بین‌الملل به مواضع دولت‌های غربی در قبال دو کشور ایران و ترکیه اشاره می‌کند. به عقیده وی در خصوص ترکیه، یکی از مهم‌ترین دلایل مخالفت دول اروپایی با پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا درواقع مخالفت با ورود کشوری با جمعیت غالب مسلمان به قلمرو «اروپای مسیحی» است، زیرا چنین اقدامی انگاره اجتماعی و هویتی اروپای سکولار را بی‌ثبات می‌سازد. هم‌چنین یکی از مهم‌ترین دلایل مخالفت ایالات متحده آمریکا با ایران و تهدید دانستن این کشور درحقیقت تقابل دین جدایی و مردم‌سالاری آمریکایی با حکومت دینی و خدامحور در ایران است؛ چراکه اصولا در بستر تفکر سکولار آمریکایی، انقلاب ایران غیرقابل پذیرش تلقی می‌شود، زیرا دین را وارد حوزه زندگی عمومی کرده است. بنابراین انقلاب اسلامی ایران نه‌تنها تهدیدی برای منافع ملی ایالات متحده به شمار می‌آید، بلکه شالوده‌های هویت ملی آمریکایی را نیز به مخاطره می‌افکند.

به‌طورکلی می‌توان به سه گونه از تعبیرات مذهبی در مقیاس کلان در اواخر قرن بیستم اشاره کرد که پیامدهای سیاسی عمیقی داشته‌اند؛ اول، کاهش جهانی ضدخدایی (آتئیسم) و سرکوب مذهبی مورد حمایت دولت یا دین جدایی دولتی که خصوصا در جوامع تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی مشاهده می‌شد و تاثیرات بی‌ثبات‌سازی بر نظم داخلی بسیاری از این جوامع داشت و یکی از عوامل مهم فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی به شمار می‌آید؛ دوم افزایش غیرعادی و چشمگیر شمار مسلمانان و مسیحیان که درحال حاضر تقریبا نیمی از جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند، لذا دولت‌های بیشتری هویت خود را برحسب این دو دین اظهار می‌کنند و سوم، افزایش جهانی تنوع مذهبی درنتیجه رشد فردگرایی در سراسر جهان، رشد جریان جهانی اطلاعات و جابه‌جایی و آمدوشد افراد در مقیاس بزرگ‌تر. روی هم‌رفته توجه به هویت‌های مذهبی ازسوی دولت‌ها، زوال جریان ضدخدایی تحت حمایت دولت و کاهش دین جدایی دولتی جملگی حاکی هستند که دین در آینده نزدیک نقش مهم‌تری در سیاست جهانی و شاید در نظامات بین‌المللی ایفا خواهد کرد، اما در میان این عوامل بی‌شک عامل بازخیز قدرت اسلام در قالب اسلام سیاسی برجستگی ویژه‌ای دارد، لذا ضروری است با دقت بیشتری موردبررسی قرار گیرد.

هراس غرب از خیزش اسلام سیاسی

ظهور اسلام سیاسی را به جرات می‌توان بارزترین تجلی بازخیز دین در عرصه سیاست جهانی دانست. درخلال دهه‌های گذشته شاهد خیزش و قدرت‌گیری دوباره اسلام در نواحی مختلف دنیا هستیم و اسلام‌گرایی توانسته به‌عنوان یک عامل فرهنگی و سیاسی حضور بین‌المللی موثر و آشکاری داشته باشد و طرفداران بیشتری را به خود جلب کند، لذا از پایان جنگ سرد تاکنون صف‌بندی جدیدی بین جهان غرب و جهان اسلام شکل گرفته است. باورها و سبک زندگی متمایز اسلامی که در بسیاری از موارد مستقیما با ایده‌ها و ارزش‌های دنیای متجدد در تعارض قرار دارد، بر عمق تقابل اسلام و غرب می‌افزاید. نکته مهم اینجاست که به‌اذعان صاحب‌نظر برجسته‌ای همچون پیتر برگر، برخلاف آنچه برخی روشنفکران هنوز تصور می‌کنند، احیا و بازخیز اسلام هرگز محدود به بخش‌های کمتر مدرن یا مرتجع و واپس‌گرای جهان نیست، بلکه در جوامعی با میزان بالای تجدد به‌ویژه میان افرادی با تحصیلات عالیه غربی مثلا در ترکیه و مصر نیز با قوت جریان دارد.

بازخیز اسلام سیاسی با وقوع انقلاب اسلامی ایران در منطقه راهبردی غرب آسیا در ۱۹۷۹ آغاز شد. اسلام با قرائت شیعی در ایران قدم به ساحت سیاست گذاشت و توانست مبتنی بر آموزه‌های دینی، یک نظام سیاسی تمام‌عیار برپا سازد که ضمن سرنگونی متحد طراز اول آمریکا در منطقه، ۴۰ سال بزرگ‌ترین نیروی چالشگر ابرقدرت جهانی باشد و مرام مبارزاتی‌اش بسیاری از گروه‌ها و نهضت‌های اسلام‌گرا را تحت‌تاثیر قرار دهد. در واکنش به این جریان و چه‌بسا برای مهار و موازنه‌سازی دربرابر آن جریان دیگری نیز در جهان اسلام با قرائت سنی سلفی-تکفیری تحت حمایت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شکل گرفت که از حادثه یازدهم سپتامبر تاکنون تغییر کارکرد داده و علاوه بر جنگ‌افروزی در قلمرو جهان اسلام طبق میل سیاستمداران غربی، خود به تهدیدی بسیار جدی برای امنیت جهان غرب خصوصا اروپا تبدیل شده است. کشتارهای خونین داعش در فرانسه و چند نقطه دیگر به‌خوبی نشان داده کشورهای غربی تا چه میزان دربرابر این‌گونه افراطی و انحرافی از بنیادگرایی اسلامی آسیب‌پذیر هستند.

یکی از مهم‌ترین عوامل موثر بر بازخیز اسلام در غرب سیل عظیم مهاجرت مسلمانان به اروپا و آمریکا از نواحی غرب آسیا و شمال آفریقا بود که باید آن را معلول وجود جنگ‌ها و ناامنی‌هایی دانست که دولت‌های غربی خود در ایجاد آنها نقش محوری داشتند. سرازیر شدن مسلمانان جنگ‌زده خصوصا به قلمرو جوامع اروپایی طی سال‌های گذشته به معضل بزرگی برای این قاره تبدیل شده و انسجام ترکیب جمعیتی و هویتی ساکنان آن را به مخاطره افکنده است. امروزه صدها هزار مهاجر مسلمان در کشورهایی مانند فرانسه، آلمان و بلژیک حضور دارند که علی‌رغم پذیرش تابعیت این کشورها همچنان بر هویت اسلامی و حتی عربی خود پافشاری می‌کنند و التزام ایشان به آداب و مناسک مذهبی مانند نماز جماعت، حجاب یا عزاداری تصویر سکولار اروپا را به‌شدت مخدوش ساخته است، برای مثال «فرانسه به‌عنوان سکولارترین کشور اتحادیه اروپا با بزرگ‌ترین جمعیت مسلمانان در اروپای غربی مواجه است، لذا بیشترین مشکل را در این زمینه در میان کشورهای اروپایی دارد.»

چنین وضعیتی دولت‌ها و حتی شهروندان اروپایی را نسبت به مسلمانان نگران و بدبین کرده، لذا شاهد گسترش امواج اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی در جوامع غربی هستیم. همین وضعیت و مشاهده تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی، مسلمانان مهاجر اروپا را به‌عنوان شهروندان درجه ۲ به عارضه بحران هویت مبتلا و به طعمه‌های مناسبی برای انجام اقدامات رادیکال و افراطی و پیوستن به گروه‌های تکفیری همچون داعش تبدیل می‌کند.

اسکات توماس معتقد است بازخیز جهانی دین می‌تواند نتیجه و پیامد «تاثیر گلوله برفی» باشد که براساس آن احیای دینی در یک کشور به کشورهای دیگر نیز تسری می‌یابد. به باور وی قدرت تبیین این دیدگاه در شرایط جهانی شدن فزونی یافته، زیرا در فرآیند جهانی شدن تحولات و حوادث سیاسی و اجتماعی در یک کشور ممکن است به بروز تحولات مشابه در سایر کشورها منجر شود. بر همین اساس بود که پس از انقلاب اسلامی ایران، هراسی میان سیاستمداران غربی وجود داشت که مبادا الگوی ایرانی خیزش‌های دینی به سایر کشورهای عربی یا اسلامی نیز تسری یابد. اتفاقی که عملا رخ داد و اکنون تاثیر این الگو را به‌وضوح می‌توان در جوامع مختلفی همچون لبنان، فلسطین، سوریه، عراق و یمن سراغ گرفت.

به هر تقدیر بازخیز اسلام سیاسی و اقدامات اسلام‌گرایان غرب‌ستیز مانع بزرگی بر سر راه جهانی شدن غربی ایجاد کرده و لیبرال‌ها را با طیفی از مشکلات و تغییرات در عرصه سیاستگذاری که آمادگی آن را نیز نداشتند روبه‌رو ساخته است. موج کنونی اسلام سیاسی هم این ادعا را که «مردم‌سالاری لیبرال سرمنزل غایی و جهان‌شمول نوع بشر محسوب می‌شود» و هم این مفروض را که «جهانی شدن اجتناب‌ناپذیر است» مستقیما به چالش می‌کشد. اسلام سیاسی به‌شدت ضدسکولار و مخالف تجدد لیبرال است و پیوسته بر شمار دولت‌هایی که نافی اعتبار جهان‌شمول تجدد غربی و وجود رابطه علی میان توسعه سیاسی و مردم‌سالاری لیبرال هستند افزوده می‌شود. امروز اسلام‌گرایی چالشی جدی علیه این فرض لیبرال به شمار می‌آید که «اقتصاد» و «سیاست» سرانجام به یک اجماع سرمایه‌دارانه لیبرال منتهی خواهند شد.

تهدید اسلام سیاسی برای غرب به قدری جدی است که می‌بینیم پس از فروپاشی شوروی، نظام سلطه جهانی به رهبری آمریکا در غیاب خطر کمونیسم عملا اسلام را به‌عنوان دشمن اصلی و دگر گفتمانی خود برساخته است. حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ این فرصت را برای آمریکا و متحدان غربی‌اش فراهم کرد تا با استفاده از شگردهای تبلیغاتی و فضاسازی‌های رسانه‌ای رابطه کاذبی را میان مسلمانان با مفاهیمی همچون تروریسم، بنیادگرایی، افراطی‌گری، خشونت و خرابکاری برقرار سازند و اسلام را در نقش دگر هراسناک و منفور و تروریست‌های تکفیری را نیز در نقش نماینده اسلام به تصویر کشند. البته این راهبرد غیریت‌سازی متقابلا موجب شده است تا مسلمانان نیز غرب را به‌عنوان دشمنی مشخص شناسایی کرده و ضمن زیر سوال بردن نظم لیبرال-سکولار حاکم بر نظام جهانی، در پی استقرار نظم اسلامی جایگزین باشند. اصولا می‌توان اسلام سیاسی را برجسته‌ترین جریانی دانست که مبتنی بر آموزه‌های اسلامی رویکرد تقابل جویانه‌ای را در مواجهه با نظام جهانی غرب محور اتخاذ کرده است. دقیقا براساس همین درک عمیق از خطر بازخیز اسلام سیاسی است که بابی سعید در فرازهای نخست کتاب هراس بنیادین: اروپامرکزی و ظهور اسلام‌گرایی چنین می‌نگارد:

از مجموع کابوس‌های بسیاری که هر چند وقت یک بار در تمدن غرب پیدا شده، شاید هیچ‌یک در عصر حاضر به اندازه احیای اسلام، گیج‌کننده‌تر، عجیب‌تر و جبران‌ناپذیرتر نبوده است. تجدید حیات اسلام در عصر حاضر و اضطراب ایجادشده حول آن را می‌توان با روش بازگشت سرکوب‌شدگان تبیین کرد. تجدید حیات اسلامی یا بازگشت سرکوب‌شدگان فقط به بعد سیاسی محدود نمی‌شود. این پدیده در سطح گسترده‌تر، نشانگر اضطرابی فرهنگی در غرب است. غرب، تصویر گذشته تحریف‌شده خود را در اسلام می‌بیند. تجدید حیات اسلامی نمایانگر تولد مجدد خدایی قاهر است که غربیان آن را کشته بودند. احیای اسلام به معنای انتقام خداوند و بازگشت به ایمان است. بدیهی است که احیای اسلام پرسش‌هایی را درباره مرزها و آنچه میراث عصر اروپا خوانده می‌شود ایجاد می‌کند. پیدایش و ظهور آن، جهان‌شمولی غرب را به چالش می‌کشد و بر کاستی‌هایش انگشت می‌گذارد.

پاسخ نظریه‌ها به واقعیت حضور دین

مشاهده رخدادهای میدانی و ظهور و نقش‌آفرینی جنبش‌های دینی -به‌ویژه اسلامی- در عرصه سیاست جهانی طی سالیان گذشته به‌مثابه تلنگر بیدارباشی برای نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل بود و پس از دهه‌های متمادی غفلت و نادیده‌انگاری، توجه ایشان را به این جنبش‌ها و نفوذ انگاره‌ای مولفه دین در تکوین، تعریف و توسعه اهداف، آرمان‌ها و هویت آنها جلب کرد. لذا هرچه به زمان حال نزدیک شده‌ایم، درک و شناخت رو به تزایدی از جایگاه دین در سیاست جهانی و نیز ظرفیت کنشگری رهبران دینی مانند پاپ، امام خمینی یا دالای لاما میان اندیشمندان شکل گرفته و می‌توان گفت تحولات عرصه عملی روابط بین‌الملل، لاجرم عرصه نظری را نیز متاثر ساخته و به واکنش واداشته است.

در نتیجه از دهه ۱۹۸۰ دانشمندان علوم سیاسی به ارزیابی مجدد فرضیه‌های مربوط به دین و قومیت پرداختند و جامعه‌شناسان و حتی فلاسفه و روشنفکرانی مانند یورگن هابرماس، آلن بدیو و ژاک رانسیر نیز ضمن ابراز تردید در حجیت نظریه دین جدایی، رویکرد جدی‌تری به بحث ورود به دوران پسادین جدایی اتخاذ کردند. رفته‌رفته این باور میان صاحب‌نظران شکل گرفته است که هیچ ادراک و فهمی از روابط بین‌الملل بدون توجه به نقش دین، جامع نخواهد بود و لذا دیگر نمی‌توان گرایش مردم به دین و تاثیرگذاری آن را بر نهادهای اجتماعی و رفتارهای دین‌داران انکار کرد. بدین ترتیب «بازگشت دین به عرصه سیاست در داخل جوامع و نیز در سطح جهانی باعث شده که مبحث دین به مباحث کتاب‌هایی که در زمینه سیاست جهانی نوشته می‌شود، افزوده و مباحثی در سطح نظری و تجربی در مورد جایگاه دین مطرح شود.»

دانشمندان روابط بین‌الملل به گونه‌های مختلفی نسبت به بازگشت دین واکنش نشان داده‌اند. از منظر برخی بازگشت و بازخیز دین به معنای وارد کردن کنشگران، سنت‌ها و نهادهای دینی به مطالعه روابط بین‌الملل است؛ برخی دیگر این پدیده را به منزله دخالت دادن رهبران و جوامع مذهبی در فرآیندهای مدیریت و حل و فصل بحران‌ها می‌دانند و از نگاه دیگران دین به‌مثابه متغیری است که می‌تواند پیامدهای بین‌المللی مانند فراوانی و دوام کشمکش‌های خشونت‌آمیز را تبیین کند. تمامی این رهیافت‌ها می‌کوشند دین را به جایگاه سزاوار خود در نظریه و عمل روابط بین‌الملل برسانند.

امروز این اجماع جاافتاده میان دانشمندان روابط بین‌الملل که دین باید در حاشیه مطالعات باشد و دولت‌ها باید با آن به‌عنوان یک امر داخلی برخورد کنند به دو دلیل دچار خدشه شده است؛ اول اینکه دین به روابط بین‌الملل ارتباط دارد، وقتی اشکال خطرناک آن می‌توانند از کنترل دولت‌ها خارج شوند و اقدامات تاثیرگذاری انجام دهند که مقابله با آن مستلزم عملکرد دسته‌جمعی دولت‌ها برای مهار عدم تساهل مذهبی است. دوم اینکه دین به روابط بین‌الملل مربوط می‌شود، وقتی می‌توان از آن برای ارتقای خیر عمومی مشترک در سطح بین‌الملل در قالب پروژه‌های بشردوستانه یا کمپین‌های حقوق بشری استفاده کرد. مفروض اساسی این است که اگر میانه‌روهای مذهبی فهم شوند، قدرت پیدا کنند و در روابط بین‌الملل دخیل گردند و متقابلا بنیادگرایان مذهبی نیز شناسایی شوند و از دور خارج یا اصلاح گردند، آنگاه مشکلاتی که به‌وسیله دین به وجود می‌آید، کاهش و آزادی مذهبی در سراسر جهان گسترش خواهد یافت. فهم بیشتر دین موجب خواهد شد تا دانشگاهیان و فعالان روابط بین‌الملل تاثیرات دین را بهتر دریابند و بتوانند نگرش‌های دینی را با تلاش‌هایی که برای حل مشکلات روابط بین‌الملل صورت می‌پذیرد سازگار نمایند و نمایندگان رسمی دین را در نهادها و فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاست بین‌الملل دخیل سازند. طبیعتا اگر کنشگران و رویه‌های مذهبی به درستی در نظریه و عمل روابط بین‌الملل دخیل گردند، مشکلات مرتبط با دین رفع خواهد شد و ظرفیت آن برای کمک به بهبود جهان بیشتر به منصه ظهور خواهد رسید.

می‌توان گفت هم اینک مولفه دین در دو سطح متمایز تبدیل به مساله مهمی در عرصه روابط بین‌الملل شده است؛ اولا ظهور بنیادگرایی مذهبی طی سال‌های اخیر به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده و حیاتی در منازعات بین‌المللی، امنیت ملی و سیاست خارجی، تعجب دانشمندان و فعالان عرصه سیاست را برانگیخته و لذا این تغییر و تحولات در آثار مکتوب سیاست خارجی معاصر خصوصا در آمریکا مورد توجه قرار گرفته است. ثانیا واقعیت این است که قدرت خیزش دینی در سیاست جهانی قابل انطباق و سازگاری با دسته‌بندی‌های فکری موجود در دانش روابط بین‌الملل نیست؛ زیرا فهم متعارف از روابط بین‌الملل بر توانمندی‌های مادی و تعاملات راهبردی تمرکز دارد و از همان ابتدا امکان نقش‌آفرینی دین را در نظام بین‌الملل به‌عنوان یک نیروی سازمان‌دهنده بنیادین نادیده انگاشته است. لذا به نظر می‌رسد امروز و در شرایط کنونی تصور خصوصی‌سازی دین و تفاوت‌گذاری میان دین و سیاست نیازمند بازبینی و بررسی مجدد است؛ زیرا تقسیم سکولاریستی دین و سیاست نه یک امر ثابت و متصلب، بلکه یک برساخته تاریخی و اجتماعی به شمار می‌آید و ناتوانی در درک این مساله منجر به عجز دانشمندان روابط بین‌الملل در فهم درست قدرت دین در سیاست جهانی شده است.

در مجموع مطالعات مختلف نشان می‌دهد دین نفوذ عمومی خود را در عرصه سیاست جهانی بازیافته است و چه‌بسا نفوذ آن در سایه تنوع و گوناگونی مذهبی جهان افزون‌تر نیز بشود. این واقعیت سبب گردیده است که شاهد نوعی عقب‌نشینی از ادعاهای مطلق‌گرایانه نظریه‌پردازان کلاسیک دین جدایی باشیم. تاجایی که اکنون یک تغییر مهم پارادایمیک در عرصه علوم اجتماعی در حال وقوع است؛ تغییر و گذار از یک نظریه غالب و مسلط که مدعی بود دین نامرتبط شده یا لااقل به قدری اهمیت خود را از دست داده است که می‌توان آن را نادیده انگاشت، به وضعیتی که هیچ دانشمند برجسته و صاحب‌نام علوم اجتماعی با این اصل مخالف نیست که دین یک نیروی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مهم و ذی‌مدخلیت محسوب می‌شود که سزاوار مطالعه و بررسی علمی است.

درپساوفاق چه کنیم؟

ادامه از صفحه ۱

حال اگر از این مشکلات ریشه‌دار عبور کنیم، به این سوال برمی‌گردیم که وفاق باید حول چه چیزی صورت گیرد. آن هم زمانی که رئیس جمهور منتخب در عمل نشان داده به دنبال این وفاق است و مجلس هم در یک همراهی کم‌سابقه، این رویکرد را تایید کرده است. برای تداوم وفاق در عرصه اجرای حکمرانی باید ایده‌هایی مشخص‌تر، واضح‌تر، عملیاتی‌تر و مصداقی‌تر داشت. بدون چنین ایده‌هایی، هیچ امکان جدی برای ایجاد توافق و وفاق وجود نخواهد داشت؛ چراکه توافق گرچه در سطوح انتزاعی‌تر مثل ایران قوی رخ داده است اما در سطوح اجرایی انجام نشده و بستر اختلافات بعدی خواهد بود. درواقع خطر اصلی این است که فضای مثبت کنونی در عرصه حاکمیت که این روزها بین مجلس و دولت خود را بروز داده، به سرعت در عرصه عمل تمام شود و حتی خود را به بگومگوی سیاسی یا حتی مخاصمه بدهد. آنچه امروز وجود دارد، امری مبتنی بر «اجرا در دولت‌داری» نیست و تفاوت در مشی اجرایی حتما منجر به بروز اختلافات خواهد شد، مگر آنکه توافق واقعا رخ داده باشد و مصادیقی مشخص را شامل شود. احتمالا تاکید دکتر پزشکیان بر «اسناد بالادستی» و «برنامه هفتم توسعه» به معنای همین سطح از توافق در نظر ایشان است. اما باید دقت داشت که این موارد هم به دلایل مختلفی نمی‌تواند محور وفاق باشد؛ چراکه بیشتر از جنس اهداف است تا شیوه اجرا. مصوبه‌ای مربوط به دولت و مجلس قبل است و از همه مهم‌تر، شامل یک رویکرد یا یک کل واحد نیست. لذا توافق حتی بر سر اجرای کامل برنامه هفتم گرچه مفید و ارزشمند است اما کافی نیست. آنچه باید موضوع توافق قرار گیرد امری متفاوت است. رویکرد حکمرانی مانند آنچه در برخی اصطلاحات مربوط به سیاستگذاری استفاده می‌شود، یکی از اجزای بسیار لازم برای قرار گرفتن در مرکز امر وفاق است. اینکه دولت پزشکیان، دولتی با رویکرد چپ میانه است یا چپ توسعه‌گرا یا دولت رفاهی است با برخی قواعد و... باید مورد بحث و بیان واضح ایشان و اعضای دولت‌شان قرار گیرد. تازه در آن نقطه است که می‌توان از گفت‌وگو برای وفاق سخن گفت. آنجاست که می‌توان یک نخ تسبیح برای دولت پزشکیان پیدا کرد. آنجاست که می‌توان نقد مبتنی بر قواعد پیش‌گفته خود آقای پزشکیان از دولت‌شان را آغاز کرد. بدون اینها باید انتظار داشت که در اولین شکست‌های محتمل دولت پزشکیان، نشانه‌های افتراق و جدایی از این فضای وفاق‌آمیز رخ دهد؛ چراکه در وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران اکنون، اصل بر تخالف است و نه وفاق و طرف‌های مختلف به دنبال تکثر و مرزبندی خواهند رفت. حتی در درون دولت و اصلاح‌طلبان که در قدرت حضور دارند، هم این اصل کلی وجود دارد که «قدرت همیشه به دنبال تقسیم شدن است.» لذا حامیان دولت هم منطقا به سمت تخالف و خالص‌سازی قدرت حرکت خواهند کرد. از همین جهت وفاق نیازمند یک ایده مرکزی واحد و سپس پیروزی در اجرای بخشی از آن ایده است. نیاز نیست تمام ایده به پیروزی برسد، بلکه حتی بخشی از آن هم می‌تواند جامعه و نخبگان را قانع کند که ایده کار می‌کند ولو نیاز به زمان بیشتری داشته باشد. همین تصور، وفاق را ممکن خواهد ساخت. فقر ایده و رویکرد، دست دولت برای نشان دادن توفیق در بخشی از مسیر را هم خواهد بست. یعنی امکان راضی نگه داشتن جامعه در این فرآیند مبتنی بر ایده را از بین برده و سرابی پیش‌روی مردم می‌گذارد که مشخص نیست اساسا چه خواهد بود. وقتی هدفی در پیش مشخص نشده باشد، همراهی عمومی و اجتماعی نیز ممکن نخواهد بود. وقتی هدف دارای یک رویکرد و فرآیند دارای سنجش مشخص نباشد هم همین اتفاق خواهد افتاد و همراهی و همگامی عمومی و نخبگانی، ناممکن خواهد بود. حضور برخی افراد دارای ایده در دولت کنونی مانند میدری، می‌تواند به این مساله پاسخ درست دهد. باید از پاسخ سیاسی به این مشکل پرهیز کرد و رویکرد حکمرانی را در آن جاری ساخت. این امر نیاز به دانشمندان سیاستگذاری، جامعه‌شناسی و مدیریت دارد تا بتوانند با کمک و نقش‌آفرینی مستقیم پزشکیان در آن، به این ساختار اساسی در ایده حکمرانی و رویکرد منتخب آن، دست یابند. ایده حکمرانی، شرایط را برای حرکت موفق دولت در ایجاد وفاق مهیا خواهد ساخت. باید بیشتر به ابعاد لازم در ایجاد این ایده‌های حکمرانی پرداخت تا دولت محترم هم امکان بیشتری برای ایجاد آن داشته و مسیر راحت‌تری داشته باشد.

دوشنبه ۵ شهریور ۱۴۰۳
شماره ۴۲۱۶
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

نوبت دوم
بنیاد مسکن انقلاب اسلامی

آگهی فراخوان مناقصه یک مرحله‌ای

بنیاد مسکن انقلاب اسلامی استان قم در نظر دارد براساس قانون برگزاری مناقصات نسبت به فراخوان مناقصه یک‌مرحله‌ای به شرح زیر اقدام نماید.

۱- موضوع مناقصه: تهیه مصالح و اجرای اساس قیری و روکش آسفالت در محور مواصلاتی درون روستایی روستای کاسوا از شهرستان جعفرآباد

۲- صلاحیت موردنیاز شامل رتبه/ پایه و رشته
- گواهی صلاحیت معتبر پیمانکاری صادره از سازمان برنامه‌وبودجه، شخص حقوقی دارای حداقل رتبه ۵ رشته راه و یا شخص حقیقی دارای رتبه ۳ رشته راه

۳- نحوه و مهلت دریافت و تحویل اسناد

موضوع	تاریخ / مهلت	نحوه دریافت و ارسال
دریافت اسناد مناقصه	از تاریخ ۱۴۰۳/۰۶/۰۵ تا تاریخ ۱۴۰۳/۰۶/۱۵	سامانه تدارکات الکترونیکی دولت به آدرس www.setadiran.ir مطابق زمان‌بندی مندرج در سامانه تدارکات الکترونیک دولت
ارسال اسناد مناقصه	تا تاریخ ۱۴۰۳/۰۶/۲۵	
بازگشایی پاکات	ساعت ۱۰:۰۰ روز دوشنبه ۱۴۰۳/۰۶/۲۶	---------

۴- برآورد موضوع مناقصه: مبلغ برآورد اولیه هزینه اجرای کل پروژه ۲۱,۵۱۷,۲۸۰,۱۵۴ ریال (بیست‌ویک میلیارد و پانصدوهفده میلیون و دویست‌وهشتاد هزار و یکصد و پنجاه‌وچهار ریال) بر فهرست بهای واحد پایه راه، باند فرودگاه و زیرسازی راه‌آهن سال ۱۴۰۳

۵- هزینه خرید اسناد: صفر ریال

۶- مدت اعتبار پیشنهادها: سه ماه

۷- نوع و مبلغ تضمین شرکت در مناقصه: طبق آیین‌نامه تضمین معاملات دولتی: ۱,۰۸۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال (یک میلیارد و هشتاد میلیون ریال) به صورت ضمانت‌نامه بانکی به نفع کارفرما است.

مدت اعتبار تضمین فوق ۳ ماه بوده و باید تا پایان ساعت اداری تاریخ ۱۴۰۳/۰۹/۲۵ معتبر باشد و برای سه ماه دیگر نیز قابل تمدید باشد.

۸- نام و نشانی مناقصه‌گذار: قم، انتهای بلوار امین، ابتدای بلوار غدیر، کوچه شماره ۱۱، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی استان قم

تلفن‌های تماس: ۱۵-۰۲۵۳۲۸۵۶۶۱۲ - بنیاد مسکن انقلاب اسلامی قم- معاونت عمران روستایی- امور قراردادها

شماره شناسه ۱۷۷۶۳۶۸

مجری انحصاری تبلیغات دانشگاه آزاد اسلامی
کانون تبلیغاتی سپهر جوان
۰۹۳۹۸۸۸۸۶۹۹